

Für David und Ozan gibt es kein schlechtes Wetter. Auch beim schlimmsten Regen spielen sie im Freien. David hopst vergnügt in den Pfützen herum. „Mal sehen, ob ich das Wasser rausspritzen kann.“ „Wie denn, wenn es immer weiter regnet? Aber vielleicht kann Rosi uns helfen“, lacht Ozan, und zeigt auf den Hund von Frau Mayer. Der wedelt neugierig mit dem Schwanz. David traut seinen Augen nicht: Rosi trägt wahrhaftig eine Regenjacke!

هوای بد برای داوید و اوزان معنی ندارد. آن‌ها در بدترین هوای بارانی هم بیرون بازی می‌کنند. داوید با لذت در چاله‌های آب باران بالا و پائین می‌پرد. «ببینم می‌تونم آب رو بیرون بپاشم؟». اوزان می‌خندد و سگ خانم مایر را نشان می‌دهد: «در حالی‌که همین‌طور باران میاد، چه‌طور ممکنه؟ اما شاید رُزی بتونه به ما کمک کنه». سگ با کنجکاوی دمش را تکان می‌دهد. داوید چیزی را که می‌بیند، باور نمی‌کند: رزی واقعاً کت بارانی پوشیده‌است!



die Gummistiefel
چکمه لاستیکی



der Regenschirm
چتر



die Jeans
شلوار جین



die Regenhose
شلوار بارانی



die Regenjacke
کت بارانی



die Kappe
کلاه کپی



das Halstuch
دستمال گردن